

از کاپیتال بیاموزیم 2

سهراب.ن

در باره دستمزد، مطالب و مقاله‌های فراوانی تاکنون در سایت‌های اینترنتی منتشر گردیده است و من در این جا لازم نمی‌بینم که خود نیز در این زمینه متنی بنویسم. اما از آن جا که در این ماه‌های پایان سال بحث افزایش دستمزد در میان کارگران و فعالین کارگری آغاز شده است، لازم دیدم به منظور یادآوری و نیز استفاده‌ی دوستان و علاقمندان در این زمینه، از کتاب "کاپیتال" و "دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی 1844" کارل مارکس، قسمت‌هایی را انتخاب کنم و بدون هیچ توضیحی آن را در معرض دید خوانندگان آن قرار دهم. با این توضیح که جمله‌های سوالی و جمله‌هایی که داخل گیومه نیست، از طرف من است. امیدوارم مورد استفاده دوستان کارگر قرار گیرد.

مزد چیست؟

"مزد آن بخش از محصول است که پیوسته توسط خودِ کارِ کارگر بازتولید و پیوسته در شکلِ مزد به او باز می‌گردد. درست است که سرمایه‌دار ارزش کالا را به وی به پول باز می‌گرداند اما این پول صرفاً" شکل استحاله یافته‌ی محصول کار است. هنگامی که کارگر مشغول تبدیل بخشی از وسایل تولید به محصول است، بخشی از محصول سابق او به پول تبدیل می‌شود. با کارِ هفته‌ی گذشته یا نیم سال گذشته‌ی اوست که کار امروز یا نیم سال آینده‌ی او پرداخت می‌شود. ... طبقه‌ی سرمایه‌دار پیوسته به شکل پول حواله‌ای به طبقه‌ی کارگر برای قسمتی از محصول می‌دهد که توسط طبقه‌ی کارگر تولید و توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار تصاحب می‌شود. کارگران نیز این حواله‌ها را پیوسته به سرمایه‌دارها باز می‌گردانند و به این نحو سهم اختصاص داده شده به خود را از محصول‌شان پس می‌گیرند. شکل کالایی محصول و شکل پولی کالا این معامله را پنهان می‌کند. ... آنچه سرمایه‌دار به کارگر پرداخت می‌کند، کار شیئیت یافته‌ی خود کارگر است."

مارکس. کارل؛ کاپیتال جلد یکم ص 612-613 ترجمه حسن مرتضوی، چاپ یکم سال 1386 انتشارات آگاه

مزد اسمی چیست؟

"مجموع پولی را که کارگر برای کار روزانه یا هفتگی و غیره‌ی خود دریافت می‌کند، مقدار کل مزد اسمی‌اش یا مزدی است که به ارزش برآورد شده است. اما روشن است که بنا به مدت کار روزانه، یعنی بنا به مقدار کاری که کارگر در هر روز انجام می‌دهد، مزد روزانه، هفتگی و غیره‌ی واحد ممکن است باز نمودِ قیمت‌های بسیار متفاوت کار باشد، یعنی مبالغ پول بسیار متفاوتی برای کمیت واحدی از کار وجود داشته باشد." همان منبع صص 583-584

(مزد اسمی مزدی است که رسماً "سرمایه‌دار برابر قرارداد به صورت ساعتی یا روزانه یا هفتگی یا ماهانه در ازای کار انجام شده توسط کارگر پرداخت می‌کند. معمولاً" مزدهای اسمی ثابت می‌مانند اما مزد واقعی تغییر می‌کند. نقل به معنی)

مزد واقعی چیست؟

(اگر مزد اسمی در نتیجه تغییر در شرایط انجام کار مانند افزایش ساعات کار روزانه از 12 به 15 ساعت، کاهش یا افزایش یابد مزدی به دست می‌آید که از مزد اسمی کمتر است، اما پرداخت نمی‌شود. که آن را مزد واقعی گویند. نقل به معنی)

"این واقعیتی است شناخته شده که هرچه کار روزانه در شاخه‌ای از صنعت طولانی‌تر باشد، مزدها

پایین‌ترند." همان منبع ص 587

در مورد دستمزد از کتاب دست‌نوشته‌های فلسفی اقتصادی و فلسفی 1844، قسمت‌هایی انتخاب کرده‌ام که آن قدر گویا و با زیبایی هرچه تمام‌تر بیان شده است که نیاز به هیچ توضیحی ندارد:

"مبارزه‌ی آشتی ناپذیر میان سرمایه‌دار و کارگر مزد را تعیین می‌کند. در این مبارزه پیروزی ناگزیر از آن سرمایه‌دار است. سرمایه‌دار بدون کارگر بیشتر می‌تواند زندگی کند تا کارگر بدون سرمایه‌دار. اتحاد میان سرمایه‌داران امری است متداول و کارآمد در حالی که اتحاد کارگران ممنوع است و عواقب دردناکی برای آنان دارد. افزون بر آن، مالک زمین و سرمایه‌دار می‌توانند درآمد خویش را از قبیل ثمرات صنعت افزایش دهند، در حالی که کارگر نه اجاره‌بهایی دریافت می‌کند و نه بهره‌ای از سرمایه می‌گیرد تا کمکی به درآمدش در صنعت باشد."

دست‌نوشته‌های فلسفی اقتصادی و فلسفی 1844 / مارکس کارل؛ ترجمه حسن مرتضوی انتشارات آگاه

1387 ص 55

"پایین‌ترین و ضروری‌ترین سطح دستمزد آن است که معاش کارگر را برای دوره‌ای که کار می‌کند، تامین نماید. این سطح تا آن اندازه است که برای نگهداری يك خانواده و بقای نسل کارگران ضروری تلقی می‌شود. بنا به نظر آدام اسمیت، مزد معمولی پایین‌ترین مزدی است که با زندگی انسانی عادی یعنی حیات حیوانی منطبق باشد."

"تقاضا برای کار انسان، همانند هر کالای دیگر، ضرورتاً" سطح تولید آدمی را تنظیم می‌کند. هرگاه عرضه بیش از تقاضا می‌شود، بخشی از کارگران به ورطه‌ی گدایی یا بینوایی می‌غلطند. از این‌رو بقای کارگر تابع همان شرایطی است که بقای هر کالای دیگر. کارگر تبدیل به کالا می‌شود و باید بخت و اقبال یارش باشد تا خریداری بیابد. تقاضا برای کار کارگر که زندگیش در گرو آن است، به هوس ثروتمندان و سرمایه‌داران بستگی دارد. اگر کمیت عرضه از تقاضا فزونی گیرد، آن‌گاه یکی از اجزای قیمت کالا یعنی سود، اجاره‌بهای زمین و دستمزد، پایین‌تر از میزان آن پرداخت می‌شود؛ ... کارگر به خاطر رابطه‌ی زیردستانه‌ای که با سرمایه‌دار دارد، نخستین کسی است که از این وضعیت آسیب می‌بیند." همان منبع ص 55-56

"هنگامی که سرمایه‌دار سود می‌برد کارگر لزوماً سودی نمی‌برد، اما هرگاه سرمایه‌دار ضرر می‌کند کارگر لزوماً ضرر می‌کند. مثلاً" اگر سرمایه‌دار قیمت بازار را به کمک فرآورده‌هایی جدید یا ترفندی بازرگانی، یا به کمک انحصار یا ایجاد وضعیتی مطلوب در مالکیت خود، بالاتر از سطح قیمت طبیعی نگاه می‌دارد، کارگر سودی نمی‌برد. ... "به طور کلی باید در نظر داشت در مواردی که کارگر و سرمایه‌دار یکسان رنج می‌برند، کارگر به خاطر هستی خویش رنج می‌کشد و سرمایه‌دار به خاطر سودی که باید از مال بی‌جانیش در آورد."

"کارگر نه تنها به خاطر ابزار مادی معاشش بلکه به خاطر پیدا کردن کار یعنی برخوردار شدن از امکان و ابزاری برای به اجرا درآوردن فعالیتش باید مبارزه کند."

همان منبع ص 58-57

در سه وضعیت عمده جامعه، (1) که ثروت جامعه در سرانسیب سقوط، (2) ثروت در حال افزایش و (3) کشوری که به ثروتی سرشار دست یافته است، حال و روز کارگران چگونه است؟

1) "اگر ثروت جامعه در سرانجام سقوط قرار گیرد، کارگران بیش از همه دچار سختی می‌شوند؛ به این دلیل که اگر چه در وضعیت رونق جامعه، طبقه کارگر نمی‌تواند به اندازه‌ی طبقات صاحب ثروت بهره‌برد، اما در دوره‌ی سقوط آن، هیچ طبقه‌ای به اندازه‌ی طبقه‌ی کارگر چنین بی‌رحمانه دچار رنج و سختی نمی‌شود." همان منبع ص 58

حالا وضعیتی که باعث تشدید کار کارگران می‌شود:

2) "حال جامعه‌ای را در نظر می‌گیریم که ثروت آن در حال افزایش است. این تنها وضعیتی است که مطلوب کارگران است." "... "اگر درآمد بیشتری بخواهند، باید اوقات فراغت خویش را بیشتر قربانی کنند و به خاطر حرص و طمع، کار بردگی کنند و تمام آزادی خویش را به طور کامل از دست دهند و بدین‌سان از عمر خویش می‌کاهند. اما این کاهش میزان عمر آن‌ها شرایط مطلوبی برای کل طبقه‌ی کارگر است زیرا باعث می‌شود عرضه‌ی همیشه تازه‌ی کار ضروری گردد. این طبقه همیشه باید بخشی از خود را قربانی سازد تا به طور کامل نابود نشود."

"وانگهی، ثروت جامعه در چه شرایطی افزایش می‌یابد؟ هنگامی که سرمایه‌ها و درآمدهای يك کشور رشد کند. اما این امر فقط هنگامی امکان دارد که: کمیت عظیمی از کار انباشته گردد زیرا سرمایه کار انباشته است؛ و بنابراین در نتیجه‌ی این واقعیت، محصولات کارگر هرچه بیشتر از او گرفته می‌شود تا آن‌جا که حتی کارش به عنوان دارایی شخص دیگری در مقابل او قرار می‌گیرد و ابزار هستی و فعالیتش به نحو فزاینده‌ای در دست‌های سرمایه‌دار متمرکز می‌شود."

همان منبع ص 58

"بنابراین در چنین جامعه‌ای که بیش از همه برای کارگران مطلوب است، نتیجه‌ی ناگزیر برای کارگران، کار بیش از حد، مرگ زودرس، تنزل تا سطح ماشین و نوکر مطیع سرمایه شدن است، نتیجه‌ای که به گونه‌ای خطرناک، بر دوش او و علیه‌اش انباشته می‌گردد و بخشی از آنان را به رقابت بیشتر، گرسنگی و نهایتاً گدایی محکوم می‌سازد."

همان منبع ص 60

(3) "در کشوری که به ثروتی سرشار دست یافته است ... هم دستمزد کار و هم سود سهام احتمالاً بسیار اندک است ... رقابت برای اشتغال ضرورتاً چنان زیاد است که موجب کاهش سطح دستمزدها تا آن حد می‌شود که به زحمت کفاف معاش تعدادی از کارگران را می‌دهد و در کشوری که جمعیتش زیاد است، این تعداد هرگز نمی‌تواند افزایش یابد." همان منبع ص 60-61

حالا نتیجه‌گیری که کارل مارکس از سه وضعیت گفته شده در فوق می‌گیرد:

"بدین‌سان در شرایطی که جامعه در حال نزول است، کارگران بینواتر می‌شوند؛ در جامعه‌ای که در حال رشد و ترقی است، بینوایی کارگران افت و خیز دارد و در جامعه‌ی کاملاً پیشرفته بینوایی ثابت می‌ماند." همان منبع ص 61

حالا اقتصاددانان سیاسی در مورد طبقه کارگر چه می‌گویند؟

"اقتصاددان سیاسی به ما می‌گویند که اساساً و از لحاظ نظری، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد. اما در ضمن اعلام می‌کند که در واقعیت عملی، آنچه کارگر دریافت می‌کند، ناگزیر کوچک‌ترین بخش تولید است یعنی فقط آن مقدار که برای بقایش به عنوان کارگر و نه به عنوان انسان و برای تولید مثل کارگران برده و نه انسان‌ها ضروری است."

"اقتصاددان سیاسی به ما می‌گوید که همه چیز با کار خرید می‌شود و سرمایه چیزی جز کار انباشته نیست اما در همان حال اعلام می‌کند که کارگری که قادر نیست هر چیزی را بخرد، مجبور است خود و هویت انسانی‌اش را بفروشد."

"در حالی که بنا به نظر اقتصاددانان سیاسی، کار یگانه قیمت ثابت چیزهاست، چیزی ناپایدارتر از قیمت کار که دستخوش نوسانات فراوان است وجود ندارد."

"در حالی که بنا به نظر اقتصاددانان سیاسی، منافع کارگران هیچ‌گاه در تقابل با منافع جامعه قرار نمی‌گیرد، جامعه همیشه و ضرورتاً رو در روی منافع کارگران می‌ایستد."

همان منبع ص 61-62

نتیجه‌ای که مارکس از براهین اقتصاددانان سیاسی می‌گیرد:

"به نظر من خودِ کار نه تنها در شرایط حاضر بلکه به طور کلی تا آنجا که هدف آن افزایش ثروت باشد، زیان‌آور و مضر است و این نتیجه‌ای است که از براهین اقتصاددان سیاسی گرفته می‌شود هر چند خود از آن آگاه نباشد." همان منبع ص 63

"اما اقتصاد سیاسی کارگر را فقط به عنوان حیوانی کارکن، جانوری که دقیقاً تا سطح نیازهای صرفاً جسمانی‌اش تقلیل داده شده است، می‌شناسد." همان منبع ص 66

ارزش نیروی کار (قیمت نیروی کار = دستمزد) چگونه تعیین می‌شود؟

"ارزش نیروی کار همانند هر کالای دیگر براساس زمان کار لازم برای تولید و بنابراین، بازتولید این کالای ویژه تعیین می‌شود. تا جایی که این کالا واجد ارزش است، چیزی جز بازنمود مقدار معینی از

میانگین کار اجتماعی شیئیت یافته در آن نیست. نیروی کار تنها به عنوان توانایی فرد زنده وجود دارد. بنابراین، وجود آدمی پیش‌انگاشت تولید نیروی کار است. تولید نیروی کار، با توجه به وجود فرد، عبارت است از بازتولید او یا حفظ و نگهداری او. انسان برای حفظ و نگهداری خود نیازمند مقدار معینی وسایل معاش است. بنابراین، زمان کار لازم برای تولید نیروی کار همان مدت زمانی است که برای تولید این وسایل معاش ضروری است؛ به بیان دیگر، ارزش نیروی کار همانا ارزش وسایل معاشی است که برای حفظ و نگهداری مالک آن ضروری است. با این همه، نیروی کار تنها با تجلی یافتن خویش به واقعیت تبدیل می‌شود؛ نیروی کار فقط از طریق کار فعال می‌شود. اما در جریان این فعالیت، یعنی کار، مقدار معینی از عضلات، اعصاب، مغز انسان و نظایر آن‌ها مصرف و می‌باید جبران شود. هرچه بیشتر مصرف کند، باید بیشتر دریافت کند. اگر مالک نیروی کار امروز کار کند، فردا باید بار دیگر قادر به تکرار همان فرایند در همان شرایط تندرستی و قدرت باشد. بنابراین، وسایل معاش او باید برای حفظ و نگهداری‌اش در حالتی متعارف به عنوان فردی کارکن کافی باشد. نیازهای طبیعی او مانند خوراک، پوشاک، سوخت و مسکن متناسب با شرایط آب و هوایی و سایر ویژگی‌های فیزیکی کشورش فرق می‌کند. از سوی دیگر، تعداد و گستره‌ی نیازهای به اصطلاح ضروری او و نیز نحوه‌ی برآورده کردن آن‌ها خود محصول تاریخ است و بنابراین تا حد زیادی به سطح تمدنی که یک کشور به آن دست یافته، وابسته است؛ به طور خاص آن‌ها به شرایطی وابسته‌اند که طبقه‌ای از کارگران آزاد در آن بر مبنای سنن و توقعات، شکل گرفته است. بنابراین، برخلاف کالاهای دیگر، تعیین ارزش نیروی کار شامل عنصری تاریخی و اخلاقی است. با این همه، در کشوری معین و در دوره‌ای معین، میانگین وسایل معاش ضروری برای کارگر داده‌ای است معلوم."

"مالک نیروی کار فانی است. پس اگر قرار است حضور او در بازار مداوم باشد، و تبدیل مداوم پول به سرمایه مستلزم چنین فرضی است، آن‌گاه فروشنده‌ی نیروی کار باید خود را جاودانه سازد، به همان ترتیب که هر موجود زنده خود را جاودانه می‌کند یعنی با زاد و ولد به جای نیروی کاری که در

نتیجه‌ی فرسودگی و مرگ از صحنه‌ی بازار خارج می‌شود، باید پیوسته دست‌کم همان میزان نیروی کار تازه نشانده شود. به همین دلیل، مجموع وسایل معاش لازم برای تولید نیروی کار باید شامل وسایل ضروری برای جایگزینی کارگر یعنی فرزندان او باشد تا این تبار از مالکان کالایی خاص بتواند حضور خود را در بازار تداوم بخشد."

"هزینه‌های آموزش به تناسب میزان پیچیدگی نیروی کار مورد نیاز تغییر می‌کند. این مخارج کارآموزی (که در مورد نیروی کار معمولی بی‌نهایت ناچیز است) بخشی از کل ارزش مصرف شده در تولید نیروی کار را تشکیل می‌دهد."

"ارزش نیروی کار را می‌توان به ارزش مقدار معینی وسایل معاش تجزیه کرد. بنابراین، این ارزش متناسب با تغییر ارزش وسایل معاش، یعنی متناسب با مقدار زمان کار لازم برای تولید آن‌ها تغییر می‌کند."

"برخی وسایل معاش مانند خوراک و سوخت روزانه مصرف می‌شوند و بنابراین باید روزانه جایگزین شوند. سایر وسایل معاش، مانند پوشاک و اثاثیه، دوام طولانی‌تری دارند و در فواصل دراز مدت‌تری باید جایگزین شوند. نوعی از اقلام را می‌توان هر روز خرید و پولش را پرداخت کرد، و وسایل دیگر را هر هفته (و برخی هر ماه مانند هزینه‌ی مسکن، سهراب.ن) و برخی را در هر فصل و الی آخر. اما به هر نحو که مجموع مبلغ این هزینه‌ها در طول سال سرشکن شوند، باید میانگین درآمد روزانه سر به سر شوند. اگر کل کالاهای روزانه برای تولید نیروی کار را با A و کالاهایی که در هفته لازم است با B و کالاهایی که در هر فصل لازم است با C و ... نشان دهیم، آنگاه میانگین روزانه‌ی این کالاها عبارت خواهد بود از $365A + 52B + 4C + \dots$ تقسیم بر 365، فرض کنید که این حجم از کالاهای لازم برای یک روز میانگین، شامل 6 ساعت کار اجتماعی باشد، در این صورت روزانه نیم روز از میانگین کار اجتماعی در نیروی کار شینیت یافته است، یا به بیان دیگر برای تولید روزانه‌ی

نیروی کار، نیم روز کار لازم است. این کمیت کار، ارزش نیروی کار روزانه، یا ارزش نیروی کاری را که روزانه بازتولید می‌شود، تشکیل می‌دهد. اگر نیم‌روز میانگین کار اجتماعی در 3 شلینگ (پوند: لیره انگلیسی که برابر 20 شلینگ است) بازنموده شود، آنگاه 3 شلینگ قیمتی است که با ارزش نیروی کار روزانه منطبق است."

"حد نهایی یا کمینه‌ی ارزش نیروی کار را ارزش کالاهایی تعیین می‌کنند که باید روزانه در اختیار حامل نیروی کار، یعنی انسان، گذاشته شود تا وی بتواند فرایند زندگی خود را تجدید حیات بخشد. به بیان دیگر، این حد را ارزش وسایل معیشتی تعیین می‌کند که از لحاظ فیزیولوژی اجتناب‌ناپذیرند. اگر قیمت نیروی کار تا این مرز کمینه سقوط کند، از ارزش آن پایین‌تر قرار می‌گیرد، زیرا تحت چنین شرایطی نیروی کار فقط در حالتی پژمرده می‌تواند خود را حفظ کند و تکامل دهد."

مارکس. کارل؛ کاپیتال جلد یکم ص 200 – 201-202-203 ترجمه حسن مرتضوی، چاپ یکم سال 1386 انتشارات آگاه

تاریخ تنظیم: 1389/10/25

از کاپیتال بیاموزیم (3)

سهراب . ن

کار، کار انسان

اجداد اولیه‌ی ما، در حدود دو میلیون و پانصد هزار (2500000) سال پیش، شروع به ساختن ابزارهای سنگی کردند. برای اولین بار در تاریخ بشر ابزارهای سنگی، آگاهانه و برای مقاصد معین، توسط انسان ساخته شد و او کار را نه به طور غریزی، بلکه به صورت انسانی آن و آگاهانه آغاز کرد. ساخت ابزار سنگی با این‌که بسیار ساده بود، اما همه‌ی تغییر و تحولات با آن آغاز شد؛ زیرا که استفاده از فن یا تکنولوژی برای تغییر دادن و بهتر کردن محیط زندگی است. کار، انسان را در طبیعت ممتاز کرد و به جایی رساند که امروز هست.

آدمی طی میلیون‌ها سال توانسته است با توجه به افت و خیزهای فراوان و در اثر عوامل طبیعی نظیر سرما، گرما، طوفان، سیل، بیماری‌ها و ... با کار خود بر مواد موجود در طبیعت، آن را تغییر و به صورتی ناخودآگاه در مسیر تکامل، به پیش رود. انسان شرط لازم و ضروری برای بقای خود را در کار یافته است، زیرا بدون کار مایحتاج ضروری روزمره زندگی را به دست نمی‌آورد.

"آدمی هزاران سال تحت اجبار نیاز به پوشیدن، لباس می‌دوخت، بی آن که حتی یک نفر هم خیاط شود. اما پالتو، پارچه کتانی و هر عنصری از ثروت مادی که از پیش در طبیعت فراهم نیامده است، همیشه باید به وساطت یک فعالیت مولد خاص و متناسب با هدف آن به وجود می‌آید؛ فعالیت مولد که مواد طبیعی ویژه‌ای را برای نیازهای مشخص انسانی جذب می‌کرد. بنابراین، **کار** به عنوان آفریننده‌ی ارزش‌های مصرفی و به عنوان کارمفید، مستقل از

تمامي شكل‌هاي جامعه(اوليه،برده‌داري، فئودالي، سرمايه‌داري) شرط حيات انسان است؛ اين ضرورتي طبيعي و ابدی است. ("مارکس. کارل؛ کاپیتال جلد یکم ص 72 ترجمه حسن مرتضوي، چاپ یکم سال 1386 انتشارات آگاه)

اگر ثروت مادي بشر را تمام کالاهايي در نظر بگیريم که بشر جهت رفع نیازهاي خود تولید کرده، پس این کالاها با کار انسان ابداع گردیده است. علاوه بر این، انسان با کار خویش تغییر در مادي که در طبیعت به صورت بکر به وجود می‌آورد، خود را نیز تغییر داده و می‌دهد. به عبارتی کار انسان را ساخت. کار و مواد طبیعی موجود در طبیعت منشاء ثروت است.

"انسان با مشارکت در تولید فقط می‌تواند مانند خود طبیعت عمل کند، یعنی تنها می‌تواند شکل مواد را تغییر دهد." ...
"بنابراین، کار تنها منبع ثروت مادي یعنی ارزش‌هاي مصرفي که تولید می‌کند، نیست. به گفته‌ي ویلیام پتی، **کار** پدر ثروت مادي و زمین مادر آن است." همان منبع صص 72-73

کار عملي است آگاهانه که انسان براي بقاي خود و جهت رفع نیازهاي مادي‌اش از آن استفاده می‌کند و با آن خود را تکامل می‌دهد. یعنی:

"**کار** پیش از هر چیز فرایندی بین انسان و طبیعت است، فرایندی که انسان در آن به واسطه‌ي اعمال خویش، سوخت و ساز خود با طبیعت را تنظیم و کنترل می‌کند. وی با مواد طبیعی چون نیروي طبیعی روبرو می‌شود. او قوای طبیعی پیکر خود، بازوها و پاها، سر و دستان خود را به حرکت در می‌آورد تا مواد طبیعی را در شکلي سازگار با نیازهایش تصاحب کند. در حالی که انسان از طریق این حرکت بر طبیعت خارجي اثر می‌گذارد و آن را تغییر

می‌دهد، هم‌زمان طبیعت خویش را نیز تغییر می‌دهد. وی توانمندی‌هایی را که در این طبیعت نهفته است تکامل می‌بخشد و بازي این نیروها را تابع قدرت مطلق خویش می‌کند. ما در اینجا به آن شکل‌های اولیه و غریزی کار که در سطح جانوران باقی می‌مانند، نمی‌پردازیم. فاصله‌ی زمانی عظیمی اوضاع و احوالی را که در آن آدمی نیروی کار خود را به عنوان کالا برای فروش به بازار کار می‌آورد از وضعیتی جدا می‌کند که در آن کار انسان هنوز شکل غریزی اولیه‌ی خود را از دست نداده است. بنابراین، کار در شکلی پیش‌انگاشت قرار می‌دهیم که منحصرًا از آن انسان است. عنکبوت اعمالی را انجام می‌دهد که به کار بافنده شبیه است، و زنبور با ساختن خانه‌های مشبکی لانه‌ی خود روی دست بسیاری از معماران بلند می‌شود. اما آنچه بدترین معمار را از بهترین زنبور متمایز می‌کند این است که معمار خانه‌های مشبکی را پیش از آن‌که از موم بسازد در ذهن خود بنا می‌کند. در پایان هر فرایند کار، نتیجه‌ای حاصل می‌شود که از همان آغاز در تصور کارگر بود و بنابراین پیش‌تر به طور ذهنی وجود داشت. آدمی نه تنها در شکل مواد طبیعی تغییری پدید می‌آورد، بلکه قصد خود را هم‌زمان در این مواد به تحقق می‌رساند. " ... کار عناصر مادی خود، ابزارها و ابزارهایش، را مصرف می‌کند." همان منبع صص 215- 209- 210

کار ساده، کار پیچیده

کار هر انسانی، بدون این که در آن زمینه آموزش دیده و تخصصی داشته باشد، کار ساده است. مانند کار کارگری که با بیل گل تهیه می‌کند تا دیوار کلبه‌ای بسازد.

"کار انسان عبارت است از صرف کردن نیروی **کار ساده** یعنی نیروی کار که به طور میانگین به سازواری

جسمانی هر انسان متعارف تعلق دارد، بدون آن که پرورش خاصی یافته باشد." همان منبع ص 74

اما هر کاری که از تعداد زیادی کار ساده ساخته شده باشد، کار پیچیده گویند. مانند کار کارگری که در کنار دستگاه

تراشکاری قرار دارد و میله‌ای فلزی را تراش می‌دهد که خود مجموعه‌ای از کار ساده است.

"**کار پیچیده** فقط تصاعد هندسی یا دقیق‌تر، مضروب کار ساده است، به گونه‌ای که مقدار کوچکی از کار پیچیده، با مقدار بزرگتری از کار ساده برابر است. ... ممکن است کالایی محصول پیچیده‌ترین کار ممکن باشد؛ اما ارزشش آن را با محصول کار ساده برابر می‌کند، از این رو فقط باز نمود مقدار مشخصی از آن کار ساده است." همان منبع

ص 72

کار مجرد، دو ویژگی کار

اگر به طور دقیق به انواع گوناگون کار توجه کنیم، مانند صافکار، جوشکار، کار کارگران ساختمانی، خیاط، معلم و ... يك خصوصیت مشترك بين آنها می‌یابیم، یعنی صرف کار انسانی در آنها بطور کلی، یعنی بکار رفتن عضلات، مغز و غیره. یعنی کاری که ارزش می‌آفریند، نه کاری که ارزش مصرفی ایجاد می‌کند. کاری که ارزش مصرفی تولید می‌کند، کار مجرد نیست. ارزش مصرفی نیاز مادی خود کارگر و خانواده‌اش را تامین می‌کند. حتی اگر کالایی تولیدی خود را مبادله هم بکند، تغییری در موضوع نمی‌دهد، زیرا از مبادله کالای خود با کالاهای دیگر که مورد نیاز دارد، تهیه می‌کند. کار وقتی مستقل از شکل مجسم آن (ارزش مصرفی) در نظر گرفته شود - کار به اعتبار نیروی کار انسانی - کار مجرد است. کار مجرد ارزش يك کالا را تشکیل می‌دهد و فقط ذاتی نظام سرمایه‌داری است و در نظام‌های اجتماعی گذشته نبوده است.

پس کار دو ویژگی دارد: یا کار مجرد است که کالاهایی که ارزش مصرفی هم دارند، جهت فروش ایجاد می‌کند و ارزش آفرین است. و یا این که کاری مفید و مشخص است که ارزش مصرفی را تولید می‌کند و جهت رفع نیازهای کارگر و خانواده‌اش به مصرف می‌رسد.

"هرکاري عبارت است از صرف شدن نيروي کار انساني به معنای فيزيولوژيك کلمه، و با این خصوصیت کار یکسان انساني یا **کار مجرد انساني** است که **ارزش** کالاها را به وجود مي آورد. از سوي ديگر، هر کاري عبارت است از صرف شدن نيروي کار انساني به شکلي خاص و با هدفی معين و این خصوصیت کار مفید و مشخص است که **ارزش هاي مصرفي** را توليد مي کند." همان منبع ص 76

نيروي کار

و بالاخره نيروي جسماني و ذهني هر فرد که قادر است در مواد طبيعي تغييراتي به وجود آورد، نيروي کار است و مي تواند ارزش مصرفي و ارزش توليد نمايد.

"توانايي کارکردن، مجموع توانايي هاي ذهني و جسماني موجود در يك کالبد مادي، شخصیت زنده، يعني نوع انسان را در نظر مي آوريم، توانايي هايي که هنگام توليد هر نوع ارزش مصرفي به کار انداخته مي شوند."

"**نيروي کار** فقط هنگامی مي تواند به عنوان کالا در بازار ظاهر شود که مالک آن يعني فردي که این نيروي کار از آن اوست، آن را براي فروش عرضه کند یا آن را به عنوان کالا بفروشد. بايد آن را در اختيار داشته باشد و دارنده ي آزاد توانايي انجام کار خود و از همين رو شخص خود باشد. او و صاحب پول همدیگر را در بازار ملاقات مي کنند و بر مبنای برابر به عنوان مالکان کالا با هم رابطه برقرار مي کنند، تنها با این تفاوت که يکي خريدار است و ديگري فروشنده؛ بنابراین از دید قانون هر دوي آنها با هم برابرند. براي تداوم چنین رابطه اي، مالک نيروي کار بايد همیشه آن را فقط براي دوره ي معيني به فروش رساند، چرا که اگر قرار بود آن را کلاً "يكبار براي همیشه بفروشد، خود

را می‌فروخت و از انسانی آزاد به برده و از مالک کالا به کالا تبدیل می‌شود. وی باید پیوسته با نیروی کارش چون دارایی، در حکم کالایش، برخورد کند و این کار را تنها با واگذار کردن آن به خریدار، یعنی با تسلیم آن به خریدار برای مصرف در یک دوره‌ی معین و به طور موقت، می‌تواند انجام دهد. وی به این طریق می‌تواند هم نیروی کار خویش را واگذار کند و هم از حق مالکیت خود بر آن چشم‌پوشد."

"انسان برای فروش کالاهایی غیر از نیروی کار خود مسلماً" باید صاحب وسایل تولیدی نظیر مواد خام، ابزار کار و مانند آن‌ها باشد."

"صاحب پول برای تبدیل پول به سرمایه باید کارگری آزاد را در بازار کالا بیابد؛ و این کارگر باید از دو لحاظ آزاد باشد: به عنوان فردی آزاد نیروی کار خود را به عنوان کالای خویش در اختیار داشته باشد و از طرف دیگر هیچ کالای دیگری برای فروش نداشته باشد یعنی به طور کامل از آن‌ها خلاص شود و از همه‌ی چیزهایی آزاد باشد که نیازمند تحقق نیروی کار وی هستند."

همان منبع صص 197-198-199

تاریخ تنظیم: اول بهمن 1389

برگرفته از سایت: "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری"